دست آخر

پولیتونومیِ ملکم خان

شیما بهره‌مند

ابده «حکومت مبتنی بر قانون»، که در صدر مشروطه در ایران مطرح شد بیش از همه با نام ملکم خان گره خورده است. تا حدی که او را نخستین روشنفکر سیاسی خواندند که مفهوم «قانون» را در ایران رواج داد و لازم‌بود مردمان مردم «میرزا ملکم خان قانونی» لقب گرفت. طرح جامع او در «دفتر تنظیمات» نوعی پیش‌نویس قانون اساسی است که از نوسازی سیاسی حکایت دارد. در کتاب «ملکم خان؛ نظریه‌پرداز نوسازی سیاسی در صدر مشروطه»، نوسازی سیاسی به روندهای تفکیک و تمایز ساختار سیاسی و دنیوی‌سازی فرهنگ سیاسی تعبیر شده است که نظام سیاسی جامعه را تقویت می‌کند. ملکم خان گرچه در «دفتر تنظیمات» (کتابچه غیبی) به‌صراحت از حکومت استبدادی سخن نمی‌گوید اما این نوع حکومت را «حکومت مطلق غیرمنظم» و با «حکومت مستقل» می‌خواند که مهجترین عامل ضد نوسازی سیاسی است. ازاین‌رو به تعبیر حسن قاضی‌مرادی، مؤلف کتاب، «شناخت ملکم از حکومت استبدادی و سازوکار آن از دید جامعه‌شناسی سیاسی و نیز فرهنگ سیاسی در میان تمامی اندیشه‌مندان ایران متال‌زدنی است». ملکم خان در دوره‌های مختلف فکری خود، چه زمانی که به اصلاحات سیاسی از بالا نظر داشت و چه زمانی که به مردم و حق تعیین سرنوشت باور پیدا کرد، نوسازی را در نوع امر سیاسی می‌دید. حوزه‌ای که مقر «پولیتونومی» (قانون امر سیاسی) است و مفهوم مدرن قانون را مشتق از امر سیاسی می‌داند. مقتضیات سیاسی مطرح‌شده در انقلاب مشروطه معنای حقوقی عمیقی داشت. از این منظر است که اشمیت معتقد است «بنیادی‌ترین مفهوم در پس فهم مدرن قانون نه قانون اساسی و نه دولت که مفهوم امر سیاسی است».[1] قانون بیش از همه با امر سیاسی هم‌بسته است و به حوزه نظریه حقوق سیاسی تعلق دارد. در این سنت فکری، رابطه میان امر سیاسی و امر حقوقی، وجهی از تأسیس اقتدار سیاسی مدرن به شمار می‌رود. در تاریخ معاصر ایران شاید از دوران مشروطه به بعد است که نسبت مفهوم قانون به شکل مدرن با قدرت سیاسی به‌عنوان لحظهٔ سرنوشت‌ساز و بحرانی مطرح می‌شود. تأکید ملکم خان بر نوسازی سیاسی و قانون در کتاب «ملکم خان»، «یک فعال سیاسی» خوانده می‌شود که هدف غایی‌اش تغییر وضعیت سیاسی جامعه است و ازاین‌روست که نشریه «قانون»، رسالت و هدف اصلی سیاسی خود را چگونگی تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مشروطه پارلمانی تعریف می‌کند. این روزنامه در یازدهمین بند انقلاب مشروطیت در سراسر ایران نقش بارزی یافت. ملکم با انتشار قانون قدم به عرصه فعالیتی نهاد بسیار متفاوت از پیش: تغییر اوضاع ایران به «شیوهٔ نیروی مردم». به هر تقدیر، آزادی‌خواهی در ایران پیش از همه استبداد سیاسی را هدف قرار داده و تلاش می‌کرد تا بحران سیاسی ایران را از طریق حکومت قانون و راه‌حل‌های حقوقی سیاسی حکومت استبدادی به قانون مشروطه پارلمانی رفع و رجوع کند. گرچه موخران منتقد هم‌چون آجودانی معتقدند این رویکرد مواضع اصلی بر سر «آزادی اندیشه و اندیشیدن را بردانشه و ازاین‌رو فضایی برای پیدایی اندیشه‌های اصیل در ایران فراهم نشد، با اینکه «فکرهای سیاسی آزاد می‌شد. توجیه می‌شد و شکل بومی می‌گرفت. اما تفکر و اندیشیدن آزاد نمی‌شد. در نتیجه روشنفکران ایرانی فرامت تاریخی برای اندیشیدن فلسفی و اجتماعی بر سر مسائل خود به دست نمی‌آوردند». «البته حسن قاضی‌مرادی در کتابش، «ملکم خان؛ نظریه‌پرداز نوسازی سیاسی در صدر مشروطه» هیچ ادعا را در میگیرد و نشان می‌دهد که ملکم خان از همان سال‌های نخست، «دفتر تنظیمات» اصلاحات همه‌جانبه و نه‌فقط اصلاحات سیاسی را در نظر دارد و تنها به خاطر درک درست از شرایط جامعه است که اصلاحات سیاسی یا تنظیم دستگاه دولت را در مرکز برنامه‌های خود قرار می‌دهد.

۱.۱.مفهوم سیاسی قانون، ماریئن لاکلین، ترجمه محمدرا سخ، نشرنی.

گفت‌وگوی احمد غلامی با حسن قاضی‌مرادی درباره جایگاه ملکم خان در تاریخ روشنفکری ایران

چهره ژانوسی ملکم خان

در طول تاریخ همواره بر روشنفکران جفا شده است. کارهای اساسی آنان در عرصه فرهنگ، سیاست و جامعه نادیده گرفته شده و ضعف و خطاهای‌شان درشت‌نمایی شده است. با اینکه به‌ندرت روشنفکرانی را می‌توان پیدا کرد که سودای قدرت داشته باشند، اما قدرتمندان آنان را مخالفان بالقوه خود دانسته و برای از سکه انداختن آنان در نزد مردم از هر ترفندی سود جسته‌اند. گاه آنان را خائن و برج عاج‌نشین قلمداد کرده‌اند. و گاه ضعف‌های اخلاقی‌شان را در ملاعام به رخ کشیده‌اند. به‌جرئت می‌توان گفت در کمتر دوره‌ای از تاریخ به روشنفکران روی خوش نشان داده‌اند. مگر در مقطعی از سوی مردم. درصورتی‌که نهادهای مدرنی که اینک در کشور ما وجود دارد، ساخته و پرداخته دست روشنفکران است و اگر امروز ما از مفاهیمی مانند قانون، حقوق مردم، عدالت و برابری و جامعه مدنی سخن می‌گوییم، از دستاوردهای روشنفکران عقلانی اسنت. این روزها که به‌سرعت دامنه ابتذال گسترده می‌شود، چاره‌ای جز نخبه‌گرایی پیش‌روی دلسوزان ایران نیست و برای تحقق این امر باید به تاریخ روشنفکری ایران بازگردیم و این بار بر نقاط قوت و دستاوردهای آنان دست بگذاریم. در همین زمینه گفت‌وگویی با حسن قاضی‌مرادی انجام داده‌ایم. درباره میرزا ملکم خان که بیش از هر روشنفکری به نقاط ضعف او پرداخته‌اند تا دستاوردهایش را نادیده بینگارند.

طیف‌های متفاوتی از چهره‌های روشنفکری ایران را انتخاب کرده‌اید، تا به اثرگذاری روشنفکران در اجتماع و سیاست ایران بپردازیم. برنامه «برخورد» این هفته در مورد ملکم خان است که یکی از نخستین و شاید از پیشروترین روشنفکران ایران در عرصه سیاست و اجتماع به شمار می‌رود. از نظر شما ویژگی اصلی روشنفکران چیست؟

روشنفکری در ایران در اوایل قرن سیزدهم شمسی و نوزدهم میلادی شکل می‌گیرد. که آن‌هم به‌صورت تک روشنفکران هستند و درواقع ما با جریان روشنفکری روبه‌رو نیستیم. این تک روشنفکران به صورت‌های متفاوتی از فرهنگ و تمدن مدرن غرب تأثیر پذیرفته و در پرتو این تأثیر، جامعه خودشان را به نقد می‌گیرند. کشور شامل دولت و جامعه است؛ یعنی از یک سو ساختار سیاسی ایران را مورد نقد قرار می‌دهند و از سوی دیگر جامعه ایران را. از طریق این نقد سعی می‌کنند برنامه‌ای را برای تغییر ایران تدوین کنند. بنابراین این روشنفکران هم به دولت و هم به جامعه می‌بررازند. می‌دانید که در دوره قاجاریه، ایران در شرایطی نیمه استعماری است. از این لحاظ می‌گویم نیمه استعماری که وحدت و تضاد منافع دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه را به هم گره خورده و ایران مثل هند نیست که تنها کشور انگلیس آنجا قدرت استعماری را اعمال کند. نتیجه اینکه اینها به اینکه هرکدامشان سعی می‌کنند نفوذ استعماری خودشان را حفظ کنند. در عین حال توافقی باهم دارند که دولت و جامعه ایران قدرتمند نشود و ایران را ضعیف نگه دارند. ازاین‌رو می‌گویم ایران نیمه استعماری بود. در این دوره است که روشنفکر ظهور پیدا می‌کند و مهم‌ترین ویژگی روشنفکران نقد است؛ نقد دولت و جامعه و مهم‌تر از همه نقد قدرت است. حتی در ارتباط با جامعه

برای تغییر ریشه‌ای و رادیکال، دو شیوه عمل داریم: یک اصلاح‌طلبی یا رفرمیسم است، یکی هم انقلابی‌گری. هر دو اینها در پی تغییر ریشه‌ای هستند. اصلاح‌طلبی در مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز، اما انقلابی‌گری، برهبری از به کاربردن قهر است. بنابراین تفاوت اصلاح‌طلبی و رویکرد انقلابی فقط در شیوه پیشبرد این تغییر است وگرنه هر دو خواهان این تغییر رادیکال هستند. برنامه ملکم خان در «دفتر تنظیمات» این است که می‌خواهد دولت استبدادی را به دولت مطلقه تبدیل کند. این یک تغییر ریشه‌ای است. این تغییر به دو صورت می‌تواند اتفاق بیفتد، یکی در حرکت اصلاح‌طلبانه و رفرمیستی، شیوه‌ای که ملکم در اینجا می‌خواهد این کار را بکند. اما در دوره بعد، رویکرد انقلابی پیدا می‌کند و تلاش دارد مردم را بسیج کند تا به دولت بشورند.

کلاگی، عرف‌ها و کاربردها و روش‌هایی دارد. در کتاب «ملکم خان» آمده است که در دوره قاجاریه، ایران در شرایطی نیمه استعماری است. از این لحاظ می‌گویم نیمه استعماری که وحدت و تضاد منافع دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه را به هم گره خورده و ایران مثل هند نیست که تنها کشور انگلیس آنجا قدرت استعماری را اعمال کند. نتیجه اینکه اینها به اینکه هرکدامشان سعی می‌کنند نفوذ استعماری خودشان را حفظ کنند. در عین حال توافقی باهم دارند که دولت و جامعه ایران قدرتمند نشود و ایران را ضعیف نگه دارند. ازاین‌رو می‌گویم ایران نیمه استعماری بود. در این دوره است که روشنفکر ظهور پیدا می‌کند و مهم‌ترین ویژگی روشنفکران نقد است؛ نقد دولت و جامعه و مهم‌تر از همه نقد قدرت است. حتی در ارتباط با جامعه

اگر قانل باشیم که جامعه در آن دوره قدرتی دارد و با بی‌قدرتی شناخته می‌شود. در واقع نقد بی‌قدرتی جامعه است. برای اینکه جامعه بتواند قدرتمند شود. بنابراین در واقع مهم‌ترین ویژگی روشنفکران همین نقد قدرت دولت و قدرت جامعه است و مهم‌تر از آن، درکی است که نسبت به نقد دارند. البته در آن دوره «Critic» (کریتیک) را هم ملکم خان به کار می‌برد، هم آخوندزاده یا طالبوف که در آثارش بر لزوم نقد تأکید دارند. اینجا می‌خواهم به طور مشخص از نوشته خود ملکم خان در ارتباط با نقد بگویم. ملکم خان در نوشته‌های با عنوان «لزوم آزادی» نقد را به همان مفهوم «کریتیک» توضیح می‌دهد و آن را به درفاقی از جان استوارت میل منتسب می‌کند. نوشته است: «هر آخوندزاده یا طالبوف که در آثارش جماعات مطول اقدام، سایر افراد بعد از تصور آن را تصدیق خواهد کرد و از آن بهره‌ور خواهند شد. و هرگاه مقبول نیفتد عدم صلاحیت آن را فرد دیگری خیال خواهد کرد و بنای خواهد ساخت. این رسم را کریتیکا می‌گویند.» اینها نوع تبیینی که از نقد دارد می‌تواند این فکر را به وجود بیاورد که این تعریف «صداقت» است. چون ما در تعریف صداقت می‌گوییم وقتی فردی همان چیزی را بگوید که عمل می‌کند، یا همان چیزی را که عمل می‌کند بگوید فرد صادقی است. اینجا منتقد، ملکم خان، منتقد نظریه و عمل است. وقتی صحبت از قول یا نظر می‌کند، در واقع مطلوب به نظریه است. می‌گوید هرگاه فردی نظریه‌ای را بگوید و بر مبنای آن عملی انجام شود، یا این عمل متحقق می‌شود که دیگرانی که با آن موافچ هستند آن را می‌پذیرند. یا اگر متحقق نشود فرد دیگری خیال یا اندیشه دیگری را در ذهن آن نظریه و عمل قبلی بیان می‌کند که به آن «نقد» گفته می‌شود. توضیح بعدی او درباره فایده کریتیکا است و شرط کریتیکا را آزادی اندیشه می‌داند و می‌گوید «فایده کریتیکا در صورت آزادی خیال آن خواهد شد که عاقبت رفته‌رفته از تصادم اقوال و آرای مختلفه، حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت و در عالم مدنیت، ترقیات ظهور خواهد کرد.» درواقع روند نقد بر طبق نظریه‌ای تدوین می‌شود که می‌تواند به عمل تبدیل شود و باعث ترقی و تحول شود. بنابراین بدون آزادی نقد را محال می‌داند و صحیح هم است. در ادامه می‌گوید جامعه‌ای که در آن نقد نباشد، جامعه‌ای است که مدام خودش را تکرار می‌کند و با کمی بی‌انصافی می‌گوید این یک زندگی حیوانی است. به‌طور خلاصه می‌توانم بگویم کار روشنفکری نقد قدرت در ارتباط با دولت و جامعه است. این روشنفکران با آنچه بعدا به‌عنوان جریان روشنفکری مطرح می‌شود، با دولت‌مردان مصلح فرق دارد، دولتمردانی که در ساختار حکومت‌ها وجود داشتند و در دوره قاجاریه نمونه‌هایی از اینها را داریم مانند قائم‌مقام فراهانی که در دوره محمدشاه بود. و شناخته‌شده‌ترین آنها امیرکبیر در دوره ناصرالدین‌شاه است. وقتی با فعالیت اینها مواجه می‌شویم می‌بینیم که اینها اساسا در پی نقد قدرت سیاسی به معنای متحول کردن آن یا نقد جامعه نبودند، بلکه در پی اصلاح دولت استبدادی بودند و درواقع طرفدار ساختار استبدادی حکومت بودند. اما به این آگاهی رسیده بودند که این استبداد می‌تواند با هرج‌ومرج یا خودسری همراه و آمیخته باشد که قطعا هست. اینها می‌خواستند از طریق محدود کردن این خودسری یا هرج‌ومرج که بخشی از آن ناشی از عمل خودسرانه خود شاه و درباریان بود، دولت استبدادی را کارآمدتر کنند. بنابراین مسئله‌شان تبدیل دولت استبدادی به دولت دیگر نبوده است.

به نکته مهمی اشاره کردید. اگر بخواهیم این صورت‌بندی را با وضعیت امروز و نیروهای سیاسی موجود انضمامی کنیم، به نقل از شوما، جریان اصلاح‌طلبی به یک معنا جریانی است که می‌خواهد درپروگرامی دولت یا در دولت اثرگذار باشد و جریان روشنفکری به معنای جریان منتقد نیست و انتقادش منوط بر تصحیح بروکراسی دولت است. به همین خاطر بین چهره‌ای مثل ملکم خان و امیرکبیر تفاوت قائل می‌شود. با اینکه امیرکبیر در تاریخ ایران چهره‌ای بسیار مشهور و اثرگذار است. اما ملکم خان را به‌عنوان روشنفکر می‌پذیرید و نه یک سیاست‌مدار بروکراتیک و کارگزار یا مدیر دولتی. از آن طرف باور دارید امیرکبیر می‌خواست ساز و کارهای یک حکومت را تصحیح کند و فضایی در همان دولت ایجاد کند. در عین حال اگر همان دولت اگر امیرکبیر پیش می‌رفت، خودش هم تبدیل به قدرت مطلقه می‌شد. اما با یک شکل و ظاهر دیگر؟ و نه با نگاه دیگری. اما در نگاه ملکم خان و طالبوف، شما هرگز دیدگاه اقتدارگرایانه یا تمامیت‌خواه را نمی‌بینید. بنابراین معتقدید که اینها روحیه انتقادی دارند و در هر زمان منقد شرایط موجود می‌شدند. از نظر شما تلاش‌های سیاسی و عملی ملکم خان چه بازتابی در جریان فکری خود داشت؟ به عبارت دیگر، این تلاش‌ها در چه برنامه‌هایی بروز پیدا کرد و ملکم خان چه اهدافی را دنبال می‌کرد. چون خودش هم بعدها به این اهدافش انتقادی به این برنامه‌ها داشت و بعد عکس‌العلاه در برنامه‌ها دیده شود.

ملکم خان به دوره فعالیت سیاسی متفاوت دور و در هر سه دوره نظریه متفاوتی را دنبال می‌کند. نه اینکه به طور کاملا متفاوت باشد به‌خصوص در دوره‌های اول و سوم، اما در مرحله اول و دوم دو نظریه متفاوت را از نظر تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی پیش می‌کیرد. در دوره اول او از فرانسه آمده و در دارالفنون شروع به تدریس می‌کند. در عین حال کار ترجمه دروس را انجام می‌دهد. چون تا حدودی تحصیلات فنی هم داشته. اولین خط تلگراف در ایران با پیس دارالفنون و یکی از قصرهای ناصرالدین‌شاه می‌کشد. اولین کار او در حوزه سیاسی نوشتن رساله‌ای است که به نام «دفتر تنظیمات» (کتابچه غیبی) شناخته می‌شود. این اسم را که در نظر داشته باشید، متوجه می‌شویم که علاوه بر تاثیرپذیری از فرهنگ و تمدن غرب، از دوره «تنظیمات» عثمانی هم تاثیر می‌پذیرد. تنظیمات عثمانی بیش از ایران انجام می‌شود و ملکم خان هم با این دوره تنظیمات عثمانی آشنا بود. اتجه در رساله «دفتر تنظیمات» انجام می‌شود. در اساس برای تغییر ریشه‌ای در حکومت و در جامعه است. تغییر ریشه‌ای به این معنی است که می‌خواهد بدیلی برای حکومت استبدادی معرفی کند. این بدیلی که او به‌جای حکومت استبدادی در نظر دارد، دولت مطلقه است. به معنای «Absolute State» که در اروپا می‌شناسیم و جایز نظریه‌پرداز آن بوده است. وقتی ملکم دولت استبدادی باهم تفاوت دارند. اولی دولت مدرن و دومی سنتی. اگر بخواهیم دولت‌ها را به دو فاکتور ساخت قدرت و شیوه اعمال قدرت مشخص کنیم، ساخت قدرت در دولت استبدادی یکپارچه است یعنی تقسیم و تفکیک قدرت وجود ندارد. شیوه اعمال قدرت هم بی‌قانونی است یعنی فاقد دستگاه قانون‌گذاری است. دستگاه قانون‌گذاری، اصیل و جزئی وجود ندارد. چون بر سر این است که نظمی که در یک دولت باید باشد، در حکومت استبدادی وقتی قانون نیست، چطور اجرا می‌شود. درواقع در جوامع مختلف صورت‌های متفاوت پیدا می‌کند. در ایران دو منبع نظم‌دهی به جامعه و دولت هست، یکی احکام فقه است که در شریعت اسلامی است و دیگری قراردادهای عرفی است. هر جامعه‌ای برای اینکه بقای خودش را حفظ کند، ناگزیر است یکسری قراردادهایی را برای نظم دادن به جامعه داشته باشد که به اینها «عرف» می‌گویند. در دولت مطلقه، ساختار قدرت یکپارچه است و تقسیم نمی‌شود. اما شیوه اعمال قدرت در آن قانونی است. یعنی مجلس قانون‌گذاری هست. اما مجلس در دولت مطلقه، مجلسی نیست که نمایندگانش توسط رای مردم انتخاب شوند. بلکه مجالس طبقاتی است. مثلا اشراف فئودال یکسری افراد را از اشراف به شاه معرفی می‌کنند که مجلس را شکل می‌دهد. یا مثلا تجار را معرفی می‌کنند و شاه یا آنها مجلس شکل می‌دهد. در کشورهای مختلف صورت‌های متفاوت دارد، مثلا آلمان، فرانسه و انگلستان سده‌های هفدهم و هجدهم. ملکم در دوره اول فعالیت خودش، در «دفتر تنظیمات»، می‌خواهد چنین نظامی را معرفی و مستقر کند. البته دولت استبدادی و دولت مطلقه را به این شکل نام‌گذاری نمی‌کند، بلکه در مقدمه، دولت استبدادی را «دولت مطلق نامنظم» اسم می‌گذارد و دولت مطلقه را «دولت مطلق منتظم». درواقع مطلقیت و یکپارچگی قدرت را در نظر دارد که در یکی نامنتظم است یعنی بی‌قانونی است و در یکی منتظم است یعنی قانونی است. این رساله توضیح چگونگی کارکرد دولت مطلق منتظم است.

فکر می‌کنم برداشت ملکم خان از وضعیت تا حدودی مقرون به واقعیت بوده است و درواقع می‌دانست در چه شرایطی سیاست‌ورزی می‌کند و به همین دلیل نمی‌خواسته آن ساختار حکومتی را از بین ببرد، بلکه می‌خواسته آلترناتیو نزدیک به آن را پیشنهاد بدهد. نکته مهمی که اینجا باقی می‌ماند این است که وقتی می‌خواهید دولت مطلقه منتظم شکل بدهید و به مجلس نیاز دارید، نیاز به طبقات دارد. این طبقات، طبقات اقتصادی از صنعتگران، پیشه‌وران، اشراف‌زادگان هستند. بنابراین شیوه تولید و وضعیت اقتصادی یک کشور در مجلس اثرگذار است. که در اروپا هم همین شیوه را دیده‌ایم. کماکان خودش در مورد دولت مطلق منتظم می‌خواهد برای ما زده اند تفکر را بسنیم. اما در آن زمان واقعا چنین شرایطی به وجود آمد یک حکومت مطلقه منتظم وجود داشت؟ اگر این خواهیم شیوه تولید را مثال بزنیم نمی‌توانیم خارج از وضعیت اقتصادی آن زمان نقشه‌ای ترسیم کنیم.

به واجد وجدت. وقتی تفاوت اینها را در نظر می‌گیریم، صحبت بر سر این است که ساخت قدرت اگر مطلق است، شیوه اعمال قدرت را قانونی نیست. این نمایندگان در دولت مطلقه از طریق انتخاب مردم برگزیده نمی‌شوند. اینها روحانیت، اشراف زمین‌دار، وابستگان به دربار هستند و در شکل‌دهی این مجلس، ملکم این نوع اختلاف طبقات یا قشرها را موردنظر دارد. ازاین‌رو در «دفتر تنظیمات» این دولت را معرفی می‌کند و می‌گوید این دولت مطلقه منتظم باید دو مجلس داشته باشد، یکی مجلس تنظیمات که همان مجلس قانون‌گذاری است و یکی مجلس اجرا که عبارت از دیوان‌سالاری است یعنی وزارتخانه‌هایی که دولت را شکل می‌دهند. ملکم در مجلس تنظیمات هست وزارتخانه در نظر می‌گیرد. صحبت این است که نماینده‌گان هردو مجلس چطور باید انتخاب شوند. ملکم انتخاب و عزل و نصب اینها را به عهده شاه می‌گذارد. روحانیت، اشراف زمین‌دار و تجار و درباریان در دوره ناصرالدین‌شاه شکل می‌دهند. حتی صحبت کمکم در حال رشد کرد و به یک جورهایی هسته‌های اولیه نوسازی در دوره ناصری شکل گرفت. بنابراین قرار بوده که شاه در مجلس قانون‌گذاری را برای مجلس تنظیمات انتخاب کند. این طرح ملکم بود. درواقع رساله شکل قانون اساسی دارد و اولین قانون اساسی همین «دفتر تنظیمات» است که شامل ۲۲۲ ماده قانونی است و در ۲۷ بخش به مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی می‌پردازد. برای مثال در این دفتر است که اولین بار از لزوم تأسیس بانک ملی در ایران صحبت می‌شود.

با این وصف، می‌توان گفت که «دفتر تنظیمات» ملکم خان اولین سند مکتوب قانونی ما است؟

بله، این دفتر اصل شکل قانون اساسی دارد. کسانی که در انقلاب مشروطه خواستند قانون اساسی بنویسند. هم قانون‌های اساسی وامدار مشخص بلژیک را گرفتند و هم از منابع داخلی برخی آثار ملکم خان را گرفتند. چون ساختار قانون‌گذاری داشته باشد. به‌خصوص «دفتر تنظیمات» که ۲۲۲ ماده قانونی دارد. اولین بار است که در حوزه اقتصادی، در یکی از مواد مربوط به زمین‌داری قائل می‌شود که زمین‌های خالصه به روستاییان فروخته شود و روستاییان صاحب زمین شوند. ملکم در این رساله با دولت استبدادی است. فقط به تغییر ساخت حکومتی از دولت استبدادی به دولت مطلق منتظم نمی‌پردازد. سومین قانون‌گذار، در حقوق مدت است و حالب است که در زیرنویس این بخش توضیح می‌دهد که هرکس این را بخواند فکر می‌کند چیز ساده‌ای است. اما می‌گوید که فرانسوی‌ها برای اینکه این حقوق را کسب کنند چند کور کشته دادند. نظرش هم به انقلاب کبیر فرانسه است و این حقوق را از آنجا گرفته که ۸ ماده قانونی دارد و خوب است این مواد را بخوانیم تا ببینیم او در اوایل عصر ناصری چطور به مسئله توانمندسازی جامعه کمک می‌کرد. «هفره اول قانون در کل ممالک ایران در حق جمیع افراد رعایای ایران حکم مساوی دارد». درواقع در جوامع مختلف صورت‌های متفاوت پیدا می‌کند. در ایران دو منبع نظم‌دهی به جامعه و دولت هست، یکی احکام فقه است که در شریعت اسلامی است و دیگری قراردادهای عرفی است. هر جامعه‌ای برای اینکه بقای خودش را حفظ کند، ناگزیر است یکسری قراردادهایی را برای نظم دادن به جامعه داشته باشد که به اینها «عرف» می‌گویند. در دولت مطلقه، ساختار قدرت یکپارچه است و تقسیم نمی‌شود، اما شیوه اعمال قدرت در آن قانونی است. یعنی مجلس قانون‌گذاری هست. اما مجلس در دولت مطلقه، مجلسی نیست که نمایندگانش توسط رای مردم انتخاب شوند. بلکه مجالس طبقاتی است. مثلا اشراف فئودال یکسری افراد را از اشراف به شاه معرفی می‌کنند که مجلس را شکل می‌دهد. یا مثلا تجار

طبقات متفاوتی از چهره‌های روشنفکری ایران را انتخاب کرده‌اید، تا به اثرگذاری روشنفکران در اجتماع و سیاست ایران بپردازیم. برنامه «برخورد» این هفته در مورد ملکم خان است که یکی از نخستین و شاید از پیشروترین روشنفکران ایران در عرصه سیاست و اجتماع به شمار می‌رود. از نظر شما ویژگی اصلی روشنفکران چیست؟

روشنفکری در ایران در اوایل قرن سیزدهم شمسی و نوزدهم میلادی شکل می‌گیرد. که آن‌هم به‌صورت تک روشنفکران هستند و درواقع ما با جریان روشنفکری روبه‌رو نیستیم. این تک روشنفکران به صورت‌های متفاوتی از فرهنگ و تمدن مدرن غرب تأثیر پذیرفته و در پرتو این تأثیر، جامعه خودشان را به نقد می‌گیرند. کشور شامل دولت و جامعه است؛ یعنی از یک سو ساختار سیاسی ایران را مورد نقد قرار می‌دهند و از سوی دیگر جامعه ایران را. از طریق این نقد سعی می‌کنند برنامه‌ای را برای تغییر ایران تدوین کنند. بنابراین این روشنفکران هم به دولت و هم به جامعه می‌بررازند. می‌دانید که در دوره قاجاریه، ایران در شرایطی نیمه استعماری است. از این لحاظ می‌گویم نیمه استعماری که وحدت و تضاد منافع دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه را به هم گره خورده و ایران مثل هند نیست که تنها کشور انگلیس آنجا قدرت استعماری را اعمال کند. نتیجه اینکه اینها به اینکه هرکدامشان سعی می‌کنند نفوذ استعماری خودشان را حفظ کنند. در عین حال توافقی باهم دارند که دولت و جامعه ایران قدرتمند نشود و ایران را ضعیف نگه دارند. ازاین‌رو می‌گویم ایران نیمه استعماری بود. در این دوره است که روشنفکر ظهور پیدا می‌کند و مهم‌ترین ویژگی روشنفکران نقد است؛ نقد دولت و جامعه و مهم‌تر از همه نقد قدرت است. حتی در ارتباط با جامعه

اگر قانل باشیم که جامعه در آن دوره قدرتی دارد و با بی‌قدرتی شناخته می‌شود. در واقع نقد بی‌قدرتی جامعه است. برای اینکه جامعه بتواند قدرتمند شود. بنابراین در واقع مهم‌ترین ویژگی روشنفکران همین نقد قدرت دولت و قدرت جامعه است و مهم‌تر از آن، درکی است که نسبت به نقد دارند. البته در آن دوره «Critic» (کریتیک) را هم ملکم خان به کار می‌برد، هم آخوندزاده یا طالبوف که در آثارش بر لزوم نقد تأکید دارند. اینجا می‌خواهم به طور مشخص از نوشته خود ملکم خان در ارتباط با نقد بگویم. ملکم خان در نوشته‌های با عنوان «لزوم آزادی» نقد را به همان مفهوم «کریتیک» توضیح می‌دهد و آن را به درفاقی از جان استوارت میل منتسب می‌کند. نوشته است: «هر آخوندزاده یا طالبوف که در آثارش جماعات مطول اقدام، سایر افراد بعد از تصور آن را تصدیق خواهد کرد و از آن بهره‌ور خواهند شد. و هرگاه مقبول نیفتد عدم صلاحیت آن را فرد دیگری خیال خواهد کرد و بنای خواهد ساخت. این رسم را کریتیکا می‌گویند.» اینها نوع تبیینی که از نقد دارد می‌تواند این فکر را به وجود بیاورد که این تعریف «صداقت» است. چون ما در تعریف صداقت می‌گوییم وقتی فردی همان چیزی را بگوید که عمل می‌کند، یا همان چیزی را که عمل می‌کند بگوید فرد صادقی است. اینجا منتقد، ملکم، منتقد نظریه و عمل است. وقتی صحبت از قول یا نظر می‌کند، در واقع مطلوب به نظریه است. می‌گوید هرگاه فردی نظریه‌ای را بگوید و بر مبنای آن عملی انجام شود، یا این عمل متحقق می‌شود که دیگرانی که با آن موافچ هستند آن را می‌پذیرند. یا اگر متحقق نشود فرد دیگری خیال یا اندیشه دیگری را در ذهن آن نظریه و عمل قبلی بیان می‌کند که به آن «نقد» گفته می‌شود. توضیح بعدی او درباره فایده کریتیکا است و شرط کریتیکا را آزادی اندیشه می‌داند و می‌گوید «فایده کریتیکا در صورت آزادی خیال آن خواهد شد که عاقبت رفته‌رفته از تصادم اقوال و آرای مختلفه، حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت و در عالم مدنیت، ترقیات ظهور خواهد کرد.» درواقع روند نقد بر طبق نظریه‌ای تدوین می‌شود که می‌تواند به عمل تبدیل شود و باعث ترقی و تحول شود. بنابراین بدون آزادی نقد را محال می‌داند و صحیح هم است. در ادامه می‌گوید جامعه‌ای که در آن نقد نباشد، جامعه‌ای است که مدام خودش را تکرار می‌کند و با کمی بی‌انصافی می‌گوید این یک زندگی حیوانی است. به‌طور خلاصه می‌توانم بگویم کار روشنفکری نقد قدرت در ارتباط با دولت و جامعه است. این روشنفکران با آنچه بعدا به‌عنوان جریان روشنفکری مطرح می‌شود، با دولت‌مردان مصلح فرق دارد، دولتمردانی که در ساختار حکومت‌ها وجود داشتند و در دوره قاجاریه نمونه‌هایی از اینها را داریم مانند قائم‌مقام فراهانی که در دوره محمدشاه بود. و شناخته‌شده‌ترین آنها امیرکبیر در دوره ناصرالدین‌شاه است. وقتی با فعالیت اینها مواجه می‌شویم می‌بینیم که اینها اساسا در پی نقد قدرت سیاسی به معنای متحول کردن آن یا نقد جامعه نبودند، بلکه در پی اصلاح دولت استبدادی بودند و درواقع طرفدار ساختار استبدادی حکومت بودند. اما به این آگاهی رسیده بودند که این استبداد می‌تواند با هرج‌ومرج یا خودسری همراه و آمیخته باشد که قطعا هست. اینها می‌خواستند از طریق محدود کردن این خودسری یا هرج‌ومرج که بخشی از آن ناشی از عمل خودسرانه خود شاه و درباریان بود، دولت استبدادی را کارآمدتر کنند. بنابراین مسئله‌شان تبدیل دولت استبدادی به دولت دیگر نبوده است.

به نکته مهمی اشاره کردید. اگر بخواهیم این صورت‌بندی را با وضعیت امروز و نیروهای سیاسی موجود انضمامی کنیم، به نقل از شوما، جریان اصلاح‌طلبی به یک معنا جریانی است که می‌خواهد درپروگرامی دولت یا در دولت اثرگذار باشد و جریان روشنفکری به معنای جریان منتقد نیست و انتقادش منوط بر تصحیح بروکراسی دولت است. به همین خاطر بین چهره‌ای مثل ملکم خان و امیرکبیر تفاوت قائل می‌شود. با اینکه امیرکبیر در تاریخ ایران چهره‌ای بسیار مشهور و اثرگذار است. اما ملکم خان را به‌عنوان روشنفکر می‌پذیرید و نه یک سیاست‌مدار بروکراتیک و کارگزار یا مدیر دولتی. از آن طرف باور دارید امیرکبیر می‌خواست ساز و کارهای یک حکومت را تصحیح کند و فضایی در همان دولت ایجاد کند. در عین حال اگر همان دولت اگر امیرکبیر پیش می‌رفت، خودش هم تبدیل به قدرت مطلقه می‌شد. اما با یک شکل و ظاهر دیگر؟ و نه با نگاه دیگری. اما در نگاه ملکم خان و طالبوف، شما هرگز دیدگاه اقتدارگرایانه یا تمامیت‌خواه را نمی‌بینید. بنابراین معتقدید که اینها روحیه انتقادی دارند و در هر زمان منقد شرایط موجود می‌شدند. از نظر شما تلاش‌های سیاسی و عملی ملکم خان چه بازتابی در جریان فکری خود داشت؟ به عبارت دیگر، این تلاش‌ها در چه برنامه‌هایی بروز پیدا کرد و ملکم خان چه اهدافی را دنبال می‌کرد. چون خودش هم بعدها به این اهدافش انتقادی به این برنامه‌ها داشت و بعد عکس‌العلاه در برنامه‌ها دیده شود.

ملکم خان به دوره فعالیت سیاسی متفاوت دور و در هر سه دوره نظریه متفاوتی را دنبال می‌کند. نه اینکه به طور کاملا متفاوت باشد به‌خصوص در دوره‌های اول و سوم، اما در مرحله اول و دوم دو نظریه متفاوت را از نظر تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی پیش می‌کیرد. در دوره اول او از فرانسه آمده و در دارالفنون شروع به تدریس می‌کند. در عین حال کار ترجمه دروس را انجام می‌دهد. چون تا حدودی تحصیلات فنی هم داشته. اولین خط تلگراف در ایران با پیس دارالفنون و یکی از قصرهای ناصرالدین‌شاه می‌کشد. اولین کار او در حوزه سیاسی نوشتن رساله‌ای است که به نام «دفتر تنظیمات» (کتابچه غیبی) شناخته می‌شود. این اسم را که در نظر داشته باشید، متوجه می‌شویم که علاوه بر تاثیرپذیری از فرهنگ و تمدن غرب، از دوره «تنظیمات» عثمانی هم تاثیر می‌پذیرد. تنظیمات عثمانی بیش از ایران انجام می‌شود و ملکم خان هم با این دوره تنظیمات عثمانی آشنا بود. اتجه در رساله «دفتر تنظیمات» انجام می‌شود. در اساس برای تغییر ریشه‌ای در حکومت و در جامعه است. تغیی